

پژوهشگاه ملی  
پایان جامع علوم انسانی

## تاریخ شفاهی مطبوعات ایران

● گفتگو با ایرج افشار

به کوشش سیدفرید قاسمی و علی دهباشی

# تاریخ شفاهی مطبوعات ایران (۴)

## گفت و گو با ایرج افشار

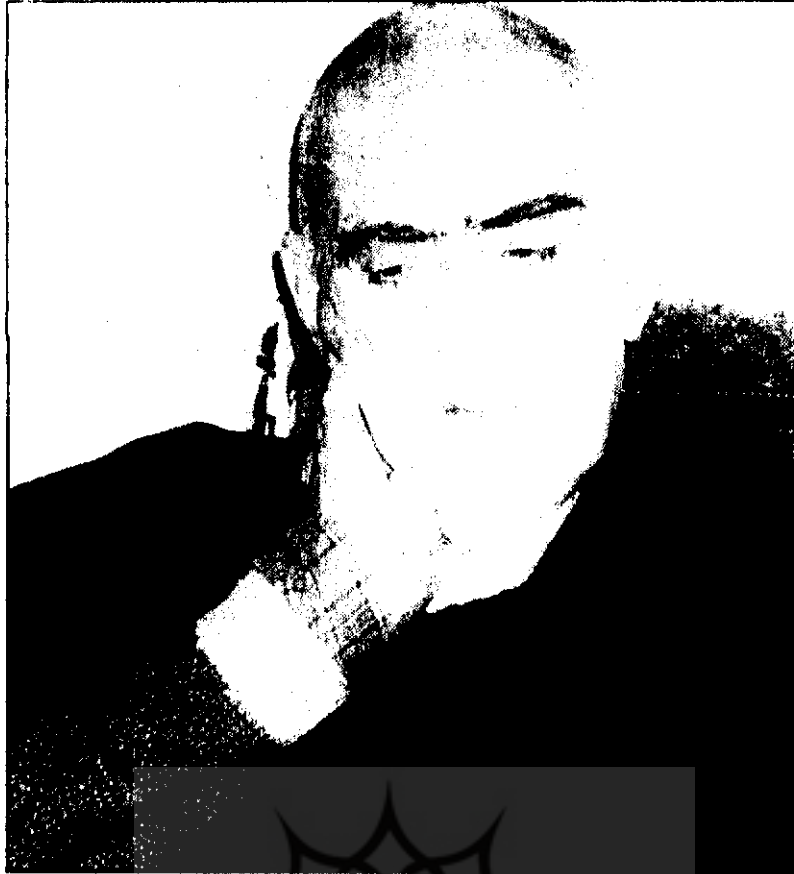
سیدفرید قاسمی - علی دهباشی

با همکاری: طوبی ساطعی

مطبوعاتیان تاریخسازان مطبوعاتند و دانسته‌هایشان از روی صحنه و پشت صحنه روزنامه‌ها و مجله‌ها، خواندنی، ماندنی و از اهمیت بسیاری برخوردار است. برای وقوف به زوایای پنهان و نیمه پنهان تاریخ مطبوعات افزون بر منابع مختلف، باید به سراغ دست اندرکاران روزنامه‌ها و مجله‌ها رفت و برای ثبت آنچه که در سینه دارند، با آنان به گفت و گو نشست و یادداشت‌هایشان را مکتوب کرد. بخارا بر همین بنیاد تصمیم دارد در هر شماره با یکی از مطبوعاتیان به گفت و گو بنشیند و گامی در جهت انتشار تاریخ شفاهی مطبوعات ایران بردارد.

بدیهی است که این صفحات به فرد و یا جریان خاصی بسته و پیوسته نیست و در اختیار همه کسانی است که سالهایی از عمر عزیز خود را در مطبوعات ایران گذرانده‌اند. هر فردی که تصور می‌کند حرفی برای گفتن دارد کافی است نام و نشانی خود را برای ما بفرستد.

۱. «گفت و گو با غلامحسین صالحیار». / بخارا، ش ۱۸، خرداد و تیر ۱۳۸۰، صص ۲۱۷ - ۲۲۳.
۲. «گفت و گو با سیف‌الله وحیدنیا». / بخارا، ش ۱۹، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، صص ۲۲۱ - ۲۳۸.
۳. «گفت و گو با نعمت‌الله جهانبنویی». / بخارا، ش ۲۰، مهر و آبان ۱۳۸۰، صص ۱۷۸ - ۱۹۹.
۴. «گفت و گو با ایرج افشار». / بخارا، ش ۲۱ و ۲۲ آذر تا اسفند ۱۳۸۰، صص - .
۵. «گفت و گو با محمدعلی سفری». / بخارا، ش ۲۳، فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۱،
۶. «گفت و گو با علی بهزادی». / بخارا، ش ۲۴، خرداد و تیر ۱۳۸۱،
۷. «گفت و گو با مسعود برزین». / بخارا، ش ۲۵، مرداد و شهریور ۱۳۸۱،



● ایرج افشار (عکس از طوبی ساطعی)

از آقای هدایت الله حکیم الهی شروع کنید. معلمتان، همان کسی که برای اولین بار شما را با مقوله مطبوعات آشنا کرد، و به شما گفت که به پدرتان بگویید چند شماره از مجله آینده را کسر دارم و برایم بفرستند.

با مقوله مطبوعات آشنایم این بود که مجله‌های دوره اول آینده در زیر زمین خانه ریخته بود و آنها را می‌دیدم، بدون اینکه بدانم چیست؟ شاید گفتن آقای هدایت‌الله حکیم الهی که شماره‌های مجله را بگیرید و بیاورید باعث شده باشد که توجهم تا حدی جلب شود.

از چه تاریخی در انتشار مجله آینده به پدرتان کمک کردید؟

من دو ساله بودم که مجله آینده (دوره اول) که تعطیل شد و امتیازش باطل شد. در دوره دوم آینده من حدود بیست سال داشتم. از دوره دوم بود که من همکاری را با پدرم در زمینه انتشار مجله شروع کردم.

یعنی تقریباً سال ۱۳۲۳؟

بله، مهر ۱۳۲۳.

بسیاری نشریه‌نگاری را با روزنامه دیواری شروع کرده‌اند. شما هم در آن زمره‌اید؟  
بله، در مدرسه که بودم تازه تهیه کردن روزنامه دیواری موسوم شده بود. من هم با دوستانم  
در مدرسه روزنامه دیواری درست می‌کردیم.

**شما در همان ایام با دکتر خانلری آشنا شدید.**

بله، مرحومان خانلری و صفا هر دو معلم من بودند. مجله سخن را می‌آوردند و ما می‌بردیم  
که مشتری برای آن پیدا کنیم. کمکهایی از این گونه به سخن می‌کردیم. آشنایی با قلمرو مجله  
برای من تقریباً از مجله سخن و تحصیل در شعبه ادبی مدرسه فیروز بهرام بود. آن وقت  
مطبوعات گل کرده بودند. به خاطر ورود قوای خارجی و رفتن رضاشاه، رونقی پیدا کرده بودند.  
ما هم فهمیده بودیم مفهوم مجله و روزنامه غیر از آن چیزی است که قبلاً - گاهی مثلاً روزنامه  
اطلاعات را در خانه می‌دیدیم و شاید اصلاً رغبتی به خواندنش نبود. ولی در این دوره به علت  
مباحث فکری و سیاسی که در مطبوعات راه پیدا کرده بود، ما هم آشنایی‌های این گونه پیدا  
کردیم. بخصوص با انتشار مجله سخن با مضامین فرهنگی انس گرفتیم. یادم هست که همان  
موقع من به تقلید از مجله‌ها به صورت دستی جزوه‌ای درست کرده بودم به نام «کاخ ادب و هنر».

**چه سالی؟**

سال ۱۳۲۵.

**و از همان اول کار رسمی شما در مجله آینده شروع شد.**

دوره دوم مجله آینده که از مهر ۱۳۲۳ شروع شد به عنوان مدیر داخلی مسئولیت پیدا کردم.  
پدرم گرفتار کارهای دولتی بود و نمی‌رسید. خرید کاغذ، رفتن به مطبعه مجلس، ارسال مجله و  
تمام کارهای غلط‌گیری با من بود. آنجا یک مقاله‌ای هم ترجمه کردم.

**راجع به چه موضوعی بود و در چه سالی چاپ شد.**

آن مقاله راجع به نفت بود از رساله دکتری پدرم و در سال سوم چاپ شده است. به نام الف  
الف. با نام نفت ایران و مسئله بین‌المللی نفت.

پس سیر آشنایی شما با مطبوعات چنین بوده که ابتدا شما مجله آینده را در خانه  
دیدهاید، بعد گفته آقای حکیم الهی مرتبه دوم است و تهیه روزنامه دیواری مرتبه  
سوم.

در روزنامه دیواری با دوستانم همکاری می‌کردم و بعد همان جزوه مانندی که درست کردم به نام کاخ ادب و به اندازه مجله سخن.

### چند جزوه انتشار دادید؟

سه تا چهار تا.

از رفتنتان به چاپخانه مجلس بفرمایید و اولین بار که متن چیده شده را غلطگیری کردید.

چاپخانه سالنی داشت که آنجا غلط‌گیری می‌کردند. آن عمارت را خراب کرده‌اند و حالا دیگر نیست. آنجا مرد معمر با صلابتی بود به نام مطیر - پدر محمود مطیر آنکه چاپخانه بهمن را درست کرد - او رئیس شعبه حروفچینی بود. کنارش آن تالار بود برای غلط‌گیری. او فوت و فن غلط‌گیری و آدایش را به من یاد داد. آنجا که می‌رفتم افرادی را پشت گارسه‌ها می‌دیدم که حروفچینی می‌کنند. گاهی هم خودم دخالتی می‌کردم از باب اینکه مختصری یاد گرفته بودم. گاهی حرفی را که مطابق ذوقم نبود در صفحه‌بندی دستکاری می‌کردم. به هر حال آشناییم با غلط‌گیری از آنجا شروع شد.

### دوره دوم آینده چند سال طول کشید؟

تا آخر سال ۱۳۲۴. یک سال و نیم.

بعد به جهان نو رفتید؟

یکی دو سال بعد با جهان نو همکاری آغاز شد.

### چطور با اصحاب جهان نو آشنا شدید؟

دفترمان در دربند به نام پدرم روبروی هم بود. دفتر راه نو طرف شمالی‌اش بود و دفتر آینده طرف جنوبی آن. طبعاً با هم آمد و شد داشتیم. همکاری من با جهان نو که جای راه نو انتشار پیدا کرد با تعطیل آینده بیشتر شد. تا جایی که برای چاپ مقالاتم در جهان نو به چاپخانه فردوسی می‌رفتم.

### از همکاریتان با داریا و آیین و اولین نام‌های مستعارتان بگویید؟

با داریا و آیین همکاری مفصلی نداشتم. با مدیرانش به مناسبت نشر آینده دوستی پیدا کرده

بودم. مطالبی که با نام‌های مستعار نوشته‌ام کریم محمدی و الف، جويا و ازین قبیل امضاها دارد.

**آیا در مقابل کلری که انجام می‌دادید، حقوق دریافت می‌کردید؟**  
خیر. من در خانه پدرم بودم و ایشان خرج زندگی ما را می‌داد.

**در دوران همکاری با آینده درس هم می‌خواندید؟**  
بله، دانشکده هم می‌رفتم. یکسال هم به خاطر نشر آینده در امتحانات مردود شدم و عقب افتادم.

**یعنی کار مجله آنقدر برایتان جالب بود و شیفتگی ایجاد کرد که تحصیل را موقتاً رها کردید؟**

بله، چون مسئولیت مستقیم داشتم و باید مجله را سر موعد منتشر می‌کردم به درس خواندن نمی‌رسیدم. مذاکره با اصحاب قلم خیلی از کلاسهای درس دانشکده شیرین‌تر بود.

**از نویسندگان آن دوره آینده بگویید.**

مستشارالدوله که وزیر قوام السلطنه بود، ادیب السلطنه، علی اصغر حکمت، اللهیار صالح و ازین قبیل بزرگان و کسان معتبر دیگری که نامشان در مجله آمده است.

**شما تماس مستقیم با این افراد هم داشتید.**

بله، مقاله‌ها را اغلب اوقات من می‌گرفتم و طبعاً ملاقات آنها برایم جذابیت داشت. مرحوم مستشارالدوله در همین دوره بود که آلبوم عکسهای دوره مشروطه را به من نشان داد.

**جز گرفتن مقاله چه کارهای دیگری برای آینده انجام می‌دادید؟**

غلط‌گیری می‌کردم. کاغذ مثل حالا نبود که تلفن کنید برایتان کاغذ بیاورند. باید می‌رفتیم در بازار حلبی سازها، ده جا بگردیم تا کاغذی پیدا کنیم که با شماره قبلی رنگش جور باشد و یا جایی برویم که دو سه قران ارزان‌تر باشد. آن موقع کاغذ کیلویی ۱۸ ریال یا دو تومان بود. چندین جا می‌گشتیم تا کاغذ ارزان‌تر بخریم.

**شما با افرادی همچون حسن ارسنجانی مدیر داریا هم دوست بوده‌اید. این دوستی‌ها از کجا شروع شد.**

دوستی من با حسن ارسنجانی علتش این بود که او از دانشجویان دوره‌های قبل دانشکده



● علی دهباشی - سیدفرید قاسمی - ایرج افشار (عکس از طوبی ساطعی)

حقوق بود. حسن ارسنجانی و ابوالقاسم اربابزاده در آن دانشکده درس خواندند. اربابزاده بعداً سمش را عوض کرد و به بیدار تغییر نام داد. این دو با هم در لاله‌زار روبروی هم دفتر روزنامه داشتند. روزنامه ارسنجانی داریا بود. اسم روزنامه ابوالقاسم اربابزاده (بیدار) یادم رفته است و من مجله آینده برای آنها می‌بردم که در روزنامه خود معرفی کنند. آشنا شدیم. در لژ مطبوعات مجلس هم آنها را می‌دیدم. به آینده هم کارت ورود داده بودند.

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### آرمان ملی.

بله، آرمان ملی. اربابزاده یک مقداری به میلیون به ویژه به مصدق علاقه‌مند بود. ولی داریا رویه دیگری داشت. خیلی هم شهرت پیدا کرد. من دفتر آنها می‌رفتم. از من مقاله هم می‌خواستند. ولی من چون نمی‌خواستم در کارهای سیاسی که هیچ وقت در غمرم علاقه نداشتم، وارد شوم از مقاله‌نویسی به آن سبکی که آنها می‌خواستند پرهیز داشتم. یادم هست یک وقت ارسنجانی خیلی به من فشار آورد. وقتی بود که روزنامه‌ها خیلی علیه دکتر مصدق و به نفع حکیم الملک رئیس الوزرای وقت مطلب می‌نوشتند. ارسنجانی اصرار داشت که من مقاله‌ای بدهم، من رفتم کتابخانه مجلس و مقداری روزنامه‌های قدیمی را دیدم. آنجا برخوردم به دوره روزنامه میهن.

## به مدیریت ابوطالب شیروانی.

بله، روزنامه میهن قبل از دوره رضاشاه هم نشر می‌شد. در این موقع ابوطالب شیروانی که وکیل مجلس بود، بر ضد مصدق و به طرفداری حکیم الملک هر روز در روزنامه‌اش که روزنامه مشهوری بود مطلب می‌نوشت. من نشستم در کتابخانه مجلس دوره روزنامه او را در دوره قبل از رضاشاه خواندم. دیدم آن وقت همه‌اش به طرفداری از مصدق است و فحاشی به حکیم الملک. درست عکس آن چیزی که در دهه بیست می‌نوشت. یک ستونی را به نقل از میهن قدیم و میهن جدید درست کردم و در دو - سه شماره حرفهای آن زمان شیروانی و حرفهای این زمان شیروانی را تحت عنوان دکتر مصدق و حکیم الملک به چاپ رساندم.

این مطالب را با نام خودتان می‌نوشتید و یا نام مستعار؟

با نام الف. افشار.

از همکاریتان با دیگر نشریات دهه بیست بگویید.

بعضی چیزهای دیگر هم در ستاره و قیام ایران نوشته‌ام. همچنین در یک نشریه دیگر متعلق به غلامحسین طلایی با نام ایران زمین یا خاور زمین.

خاور زمین.

بله، چیزهایی می‌نوشتم. بعضی وقتها الف - جو یا امضا می‌گذاشتم یا کریم محمدی. شاید اسمهای دیگری هم انتخاب کرده باشم. مثلاً در روزنامه ستاره چیزهایی نوشتم با امضای ساسان. از این قبیل. به هر حال آن موقع نام مجهول خیلی مرسوم بود. گویی هر کسی می‌خواست خودش را پنهان بکند.

چه تجربه تاریخی با شما بود که از همان سنین نوجوانی که بازار سیاست در ایران آنچنان گرم و داغ و پرجاذبه بود شما جذب سیاست نشدید. با توجه به این که بیشتر هم نسلان شما و هم سن و سالان شما سیاسی شدند. مثل مرتضی کیوان، دوست نزدیک شما که رفت و در آن حال و آن وضع از بین رفت. چرا برای شما سیاست هیچ وقت جاذبه نداشت؟ این از چه چیزی ناشی می‌شد؟

یک علتش بیشتر علاقه مندی من بود به اینکه از همان اوایل خود به خود کشیده شده بودم به خواندن کتابهای قدیمی. مخصوصاً به کتابخانه مجلس که می‌رفتم به دنبال آن‌گونه کتابها بودم.



مثلاً یک کتاب خطی یافتیم که همان مواقع یک چیزی راجع به آن نوشتیم و جانور نامه نام داشت. این را یک کسی که طبیب ظل السلطان بوده است تحقیق و تألیف کرده است. برایم بسیار جذاب بود.

### میرزا تقی حکیم باشی مدیر نشریه فرهنگ اصفهان.

بله، آن حکیم راجع به عقرب کاشان آنجا مطلبی نوشته بود. من خوشم آمد، مطلب را خواندم و استخراج کردم. و در مجله آموزش و پرورش چاپ کردم این گرایش به قدیم خود به خود شاید این حس را در من به وجود آورد که جریانهای روز گذراست و چیز مفیدی به آن معنا از آن حادث نمی شود. یکی هم دوستی پدرم با اللهیار صالح بود. واقعاً او مثل پدرم بود. در همان مواقع ایشان از یک دوره کارهای سخت و ملال انگیز سیاسی دست کشیده بود و شروع کرده بود به جمع آوری مطالب راجع به کاشان و فیش نویسی و پژوهش درباره تاریخ کاشان و ادبا و شعرايش. می دانست که من می روم کتابخانه مجلس. می گفت: شما که می روی آنجا و کتابها را می خوانید، راجع به کاشان هم هر چه هست برای من یادداشت کن. من هم این گونه یادداشتها را برای او می بردم. هر وقت که پیش ایشان می رفتم با این که خودش فردی سیاسی بود، از سیاست مذمت می کرد. می گفت: کار بدی است. به من می گفت: «تو که حالا علاقه به این کارها داری نکند که پایت در چاله برود. این حرفها باعث می شد که از سیاست دوری کنم. بعد هم هر چه بیشتر با ادبیات قدیم سر و کار پیدا کردم از قلمرو سیاست دوستی دورتر شدم.

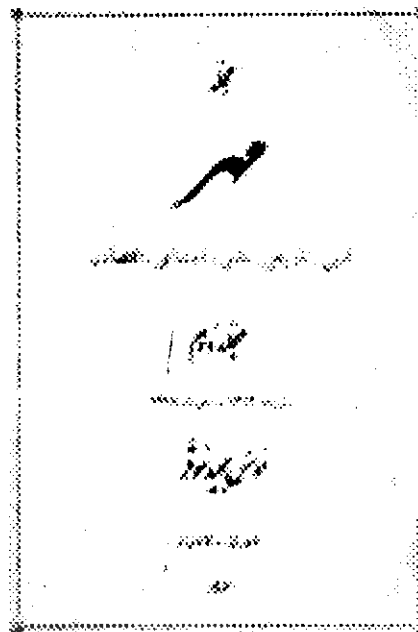
۱۹۳

چرا هیچ موقع در کارنامه شما و فهرستهایی که از چاپ کرده هایتان به صورت کتاب با ویرایشهای مختلف درآمده است، به کارنامه دهه ۲۰ شما به ویژه همکاریهایی که با داریا، خاور زمین، گلهای رنگارنگ و نظایر اینها داشته اید، اشاره ای نشده است؟

چون آنها فعالیت دوره جوانی است چیزی ندارد که ذکر و ثبت شود. به علاوه فرزندانم که زحمت این کار را کشیده اند، بی اطلاع از این نوشته ها هستند. هر کدام هم یک جا پراکنده است. شما هستید که این روزنامه ها را ورق می زنید و از قدیم خبر دارید، دیگران چه خبر دارند.

آقای افشار اولاً سانسور آن زمان چگونه بود و ثانیاً شما با آن مشکل پیدا کرده اید یا نه؟

باید عرض کنم که به طور جدی نه. چون مجله هایی که من منتشر کرده ام جنبه سیاسی نداشتند. فقط یک بار در دوره راهنمای کتاب اتفاقی افتاد که مورد سؤال قرار گرفتم و آن این بود



کہ مرحوم علی محمدخان عامری مقالہ‌ای تہیہ کردہ بود از نامہ‌های کلمنت اتلی دربارهٔ قضایای نفت و مصدق. ایشان آنها را جذاب دیدہ بود و ترجمہ کردہ بود و با یک مقدمہ‌ای کہ نوشتہ بود، بہ من داد کہ چاپ کنم. تمام مطلب ہم تقریباً راجع بہ این بود کہ انگلستان و امریکا بہ وسیلۂ مرحوم محمد نمازی راجع بہ نفت چہ نظری داشتند. این نامہ نشان می‌داد چطور علیہ مصدق فعالیت می‌شدہ است. این نامہ چون جنبۂ تاریخی داشت و سند بود من چاپ کردم. آن روزها زمان حکومت علی امینی بود و این امکان پیدا شدہ بود کہ عکس دکتر مصدق ہم چاپ شود. من برای اینکہ در مجلہ عکس اتلی را قرار بود بگذاریم، عکس دکتر مصدق را ہم چاپ کردم. من عکس خوبی از مصدق نداشتم. از این رو بہ پسرش مرحوم غلامحسین خان گفتم من یک عکسی از پدرتان می‌خواہم کہ بہ من بدہید چاپ کنم. او ہم مثل اینکہ در دسترسش نبود. رفتہ بود از پدرش یک عکس گرفتہ بود. خود دکتر مصدق زیر آن عکس نوشتہ بود. «احمدآباد مرداد ماہ ۱۳۴۰» دیدم این عکس کہ زیرش نوشتہ شدہ است اگر بی‌رم حمل بر بی ادبی می‌شود و باید ہمینطور چاپ کنم. واقعاً بدون توجہ ہم چاپ کردم. این همان شمارہ‌ای است کہ اول بار امتحباتی از شعر نو کردہ بودیم. این شمارہ کہ در آمد، بعد از دہ - پانزدہ روز مرحوم عبداللہ سیار کہ نظارت بر کارهای مجلہ از نظر مالی داشت بہ من گفت بہ بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب از یک دفتر ساواک تلفن کردہ‌اند و دربارهٔ شما سؤال کردند کہ ایشان مسئولیت مجلہ را دارند؟ گفتم: بلہ.

گفتند که فلان روز بیاید به فلان ساختمان نزدیک خیابان فرصت یا ایرانشهر. من رفتم آنجا. یک مرد خیلی مؤدبی که واقعاً آدم معقولی بود مرا پذیرفت. اسمش هم یادم رفته است. ولی حتماً از این اسمهای ظاهراً مخفی بود. اولین سؤالش این بود که «شما این عکس را از کجا آورده‌اید؟» گفتم که خود دکتر مصدق برای ما فرستاده‌اند. گفتم «چرا فرستاده‌اند؟» گفتم: برای اینکه ما می‌خواستیم عکس چاپ کنیم - عین واقع را گفتم - عکسی هم نداشتیم که جدید و مناسب باشد. از پسرش خواستم. آقای دکتر غلامحسین خان پسرش نیز بعد از چند روز این عکس را برای من آورد. مأمور پس از شنیدن حرفهای من جزئیات را پرسید. مثلاً گفتم: «کجا ایشان را دیدید». آن‌چه پرسید من همه را گفتم. به هر حال مشکلی برای مجله پیدا نشد. این قضیه را هم نمی‌توانم بگویم از زمره سانسور بوده است. چون سانسور آن است که نگذارند چیزی چاپ شود. اسم آن را تفتیش باید گذاشت.

### یعنی هیچ گاه با دستگاه سانسور مشکل پیدا نکرده‌اید؟

خیر. من شخصاً هیچ وقت با این مسأله که بگویند این را چاپ کنید و این را چاپ نکنید مواجه نبوده‌ام. در کار من که پیش نیامده است.

### بعد از جهان نو چه کردید؟

مرحوم علی اصغر حکمت خواست که من مجله شیر و خورشید را اداره کنم. ظاهراً چون محمود پورشالچی رفته بود، ولی من آن کار را چون مطابق سلیقه‌ام نبود قبول نکردم. دکتر صفا خدا رحمتش کند به آقای حکمت گفته بود که مجله شیر و خورشید را به من واگذار کنند. من نپذیرفتم. حکمش را هنوز دارم.

### خود دکتر صفا پذیرفتند و انجام دادند.

یادم نیست. ولی می‌دانم ایشان آن وقت رئیس کمیسیون تبلیغات سازمان شیر و خورشید بود و این مجله هم جزو آنجا بود. ایشان زحمت کشیده بود و مرا معرفی کرده بود. علی اصغر حکمت رئیس شیر و خورشید بود.

### آیا فقط پیشنهاد سردبیری مجله شیر و خورشید را رد کرده‌اید یا سردبیری

### مجله‌های دیگر را هم به شما پیشنهاد کرده‌اند و نپذیرفته‌اید؟

مرحوم سعید نفیسی به من پیشنهاد کرد سردبیر پیام نو شوم، اما قبول نکردم.

## بعد از جهان نو به مجله مهر رفتید؟

بله، مجید موقر می‌خواست مجدداً مجله مهر را انتشار دهد. باز خیال می‌کنم دکتر صفا معرف من بوده است. می‌دانید که او خودش در دوره ماقبل مهر سردبیری آن را به عهده داشت. مدتی را هم در مهر گذراندم.

## چه خاطراتی از آن دوران به یادتان مانده است؟

موقر اذیت می‌کرد. یعنی سلیقه‌های عجیب و غریب داشت. کج سلیقه‌گیها گاهی در سر مقاله‌هایی که می‌نوشت نمود پیدا می‌کرد. یک کسی هم مباشرش بود که او هم آدم عجیب و غریبی بود در کار مالی. اگر دوره هشتم مهر را نگاه کنید می‌بینید من گاهی اسسم را نوشته‌ام و گاهی از پشت مجله برداشته‌ام و پس از چندی دوباره گذاشته‌ام. به هر حال دوره سال هشتم و چند شماره از سال نهم در آمد و تعطیل شد.

## حقوق می‌گرفتید از موقر؟

بله. دیوانه نبودم مجانی کار کنم. مثل مقاله‌هایی که در اطلاعات ماهانه نوشته‌ام. حق‌التحریر می‌گرفتم.

## شماره‌ای یا ماهانه؟

ماهانه.

## حقوقتان چقدر بود؟

درست یادم نیست. ولی یادم هست که یک روز به ایشان گفتم: من این قدر اینجا باید زحمت بکشم تا یک شماره در بیاید. اما شما همان پولی را می‌دهید که من بابت یک مقاله اگر بنویسم از اطلاعات ماهانه، دریافت خواهم کرد. اطلاعات ماهانه بابت هر مقاله حدود صد تومان به من می‌داد. موقر شاید صد و پنجاه تومان به من می‌داد. یک چیزی در این حدود. البته به طور مرتب هم نمی‌داد. دو سه ماه هم گفت: «نداریم!» خلاصه مهر برایم گرفتاری بود. آخر خلاص شدم. هم مجله خلاص شد و هم من. برای اینکه مجله تعطیل شد و موقر تصمیم گرفت ادامه ندهد.

## چه مدت همکاریتان طول کشید؟

یک سال و نیم شد. در یک سال دوازده شماره به طور کامل در آوردم. چهار تا پنج شماره هم

سال بعدش در آمد که با کاغذ کاهی خیلی کثیف چاپ می کردند. شاید واقعاً کفگیرش به ته دیگ خورده بود.

از همکاریهای دیگری که با مطبوعات در دهه ۲۰ داشته‌اید، بگویید. اشاره فرمودید به چاپ مقالاتی در اطلاعات ماهانه که در فهرست آثارتان نیامده است. بله. من با اطلاعات ماهانه یک سال و نیم کار کردم.

جز اطلاعات ماهانه، با چه نشریات دیگری در دهه بیست همکاری کرده‌اید؟ دوستم علی کسمایی که نمی دانم حالا کجاست، مجله‌ای را سردبیر شد به نام عالم هنر. اگر اشتباه نکنم صاحب امتیازش اسماعیل کوشان بود که کارش فیلم سازی بود. آنجا هم چیزهایی کوتاه نوشته‌ام با امضاهای مختلف.

یعنی سینمایی نویس هم بوده‌اید؟

خیر. راجع به کتابهای قدیمی نوشته‌ام. ولی چون مجله‌اش مجله عمومی بود، امضاهای گمنام می گذاشتم. در مجله دیگر هم که فکر می کنم کسمایی منتشر می کرد به نام شهر ری. یا نامه ری چیزهایی نشر کرده‌ام. مجله‌ای بود که به شکل جهان نو منتشر می شد. جلد قرمز داشت، آنجا هم مطلب به توصیه کسمایی نوشتم.

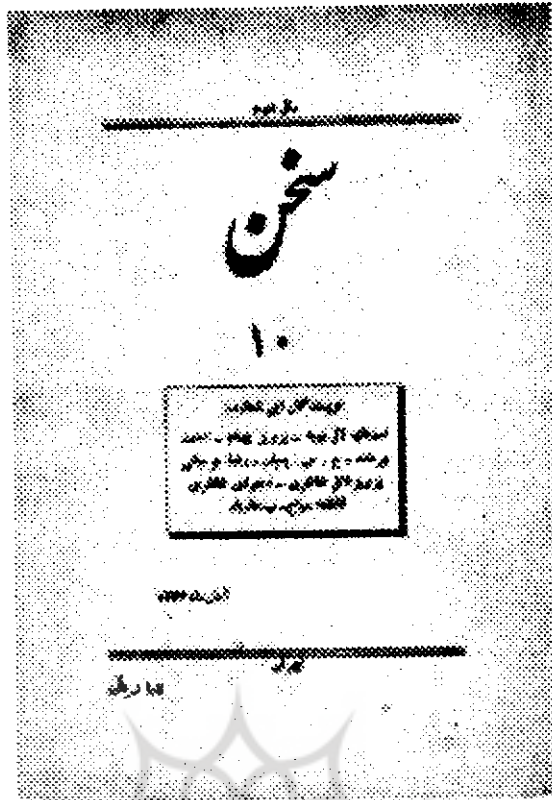
راجع به چه موضوعاتی؟

راجع به سیاستنامه، قابوسنامه و نظایر اینها.

در دهه بیست، با دوستانتان مثل زنده یاد مرتضی کیوان، مرحوم علی اکبر کسمایی یا آقای علی کسمایی یا دیگران، نشستهای دوره‌ای داشتید؟ بله. به خانه علی کسمایی می رفتیم. او هفتگی دوره داشت.

چه کسانی در آن جلسات حضور داشتند؟

محمدجعفر محجوب، مصطفی فرزانه، سیروس ذکاء، محمود تفصلی و هوشنگ ایرانی، مرتضی کیوان، غلامحسین غریب، و هفت هشت نفر دیگر.



### بحث‌هایتان چه بود؟

بیشتر بحث ادب و هنر و از این جور چیزها بود. یعنی ملفم‌های بود. نمی‌توانست غیر از این باشد. اگر بحث سیاسی می‌شد به سر هم می‌زدند و دعوا می‌شد. بیشتر سعی می‌کردیم مسائل هنری و ادبی مطرح شود. به اصطلاح رویه فرهنگی جامعه و مسائل ادبی خاص جوانهای آن روز مورد مباحثه قرار می‌گرفت.

### باز هم از فعالیت‌هایتان در دهه بیست بگویید.

بعد از اینکه مهر تعطیل شد به خانلری و یارشاطر گفتم خلاص شدم و خانلری گفت بیا سخن. او رفته بود معاون وزارت کشور شده بود و گرفتار بود. یار شاطر هم که به سخن کمک می‌کرد گرفتار بود. من رفتم آنجا و دو سه سالی آنجا بودم.

### سردبیر بودید؟

بله. همه کار تحریریش دست من بود. غیر از امور اداری و مالی که دائی زاده مسؤول بود.

### دکتر خانلری هیچ وقت سردبیرهایش را در شناسنامه نمی‌نوشت. چرا؟

به هر حال سلیقه‌ای بود. رویه‌اش این نبود که سردبیر معرفی کند.

## چه سالهایی با مجله سخن همکاری داشتید؟

روی جلد سخن اسم نویسنده‌ها را می‌نوشتند. یک مدتی که آنجا بودم تقریباً پیوسته اسم من هست. چون مجبور بودم «پشت ویتترین کتابفروشی‌ها» و قسمت مجلات و بعضی انتقاد کتابها و اخبار را بنویسم. به طور کلی قسمتی از آنچه را که در صفحات پایانی مجله می‌آمد من می‌نوشتم.

## مدت سردبیری شما در مجله سخن چقدر به طول انجامید؟

دو سال و نیم، سه سال.

## از خاطرات دوران سردبیری مجله سخن بگویید

محل اداره سخن اول که من رفتم آنجایی بود که هم اکنون شرکت بیمه است. یک کمی بالاتر از میدان مخبرالدوله. دکتر خانلری مدت اجاره‌اش آنجا سر آمده بود و نمی‌توانست بماند. خودش هم نمی‌رسید که دنبال دفتر بگردد. به من گفت برو و یک جا پیدا کن. نزدیک چهارراه کالج که نزدیک خانه خودم بود آپارتمانی متعلق به دوستم هارونیان بود. این عمارت را تازه ساخته بود. از او خواستم به اجاره بدهد. گفت من به روزنامه و مجله و این چیزها اجاره نمی‌دهم. گفتم: آقای دکتر خانلری استاد دانشگاه و معاون وزارت کشورست گفت بدتر، استاد و اینها را من نمی‌شناسم. گفتم: چه بکنیم حالا؟ گفت شخص خودت می‌توانی اجاره کنی با آقای خانلری بطور مشترک که هر کدامتان پول ندادید از دیگری بگیریم. اجاره نامه را هم طوری نوشتند که به اسم مجله سخن نبود. به اسم ما دو نفر بود. برای این که هر کدام اجاره را ندادیم دیگری بدهد. رفتیم و امضا کردیم. هارونیان تلقی‌اش از فرهنگ این بود که به روزنامه‌نویس و مجله‌نویس محل اجاره ندهد. چند سال دفتر سخن آنجا بود. من بعد از دو سال و نیم یا سه سال کار در مجله سخن به فرنگ رفتم.

قبل از رفتن به فرنگ فرهنگ ایران زمین را منتشر کردید یا پس از بازگشت از فرنگ؟

قبل از رفتن به فرنگ.

از جلسه شکل‌گیری فرهنگ ایران زمین بگویید؟ چه کسانی حضور داشتند و چه

کسی پیشنهاد کرد نام مجموعه را فرهنگ ایران زمین بگذارید؟

یک دسته از رفقای من که دکتر منوچهر ستوده در رأسشان بود، دور هم جمع شده بودند: دکتر

محمد مکرری، مصطفی مقربوی و دکتر محمد دبیر سیاقی و دو سه نفر دیگر. صحبتی کرده بودند که نشریه‌ای داشته باشند. بعد دبیر سیاقی و مرحوم مسعود رجب نیا رفته بودند و جدا مجله‌ای بنام «دانشنامه» راه انداخته بودند. ستوده و شمار دیگری از دوستان فکر «فرهنگ ایران زمین» را کرده بودند که چنین اسمی داشته باشد. چون من به لطف و معرفی عباس زریاب با آنها آشنایی یافتم مطلب را در یکی از جلسه‌های دوستانه‌ی روزهای سه‌شنبه در منزل ستوده با من طرح کردند. گفتم خیلی خوب است. نشستیم و صحبت کردیم. دکتر زریاب هم آمد. من گفتم که از مرحوم دانش پژوه هم خواهش کنیم شرکت کند. آقای مکرری نمی‌دانم به چه علتی، استقبالی نکرد. خودش را کنار کشید. ایشان وارد کارهای سیاسی بود و در وزارت فرهنگ هم مقام ریاست کارگزینی یا کار دیگر داشت. به هر حال نیامد. ما پنج نفری مجلد راه انداختیم و مجلد اول را در ۲۴۰ نسخه چاپ کردیم.

### سرمایه اولیه فرهنگ ایران زمین از چه محلی تأمین شد؟

اول نفری ده تومان پول دادیم و از افراد دیگر هم پولهایی گرفتیم. به هر حال راه افتاد.

سال ۳۱ سال پر تب و تاب سیاسی بوده و در سن ۲۷ سالگی شما گفته مرحوم اللهیار صالح را به خاطر داشته‌اید و بدون توجه به مسائل روز یک چنین کاری انجام داده‌اید. از سوی دیگر می‌دانیم که شما به مرحوم دکتر مصدق علاقه‌مند بوده‌اید، آیا با توجه به این علاقه در لا به لای کارتان با نام مستعار، مقالات سیاسی نیز در فاصله ۳۰ تا ۳۲ نوشته‌اید؟

خیر. هیچ‌گاه این کار را دنبال نمی‌کردم. در خدمت کتابخانه دانشکده حقوق آنقدر غرق و جذب شده بودم که نسبت به عالم سیاست فقط به مباحثه‌های روزانه و دوستانه با نوع دانش پژوه و زریاب و جمال شهیدی و احمد اقتداری یاران سه‌شنبه‌ها می‌گذشت. جریانات را فقط می‌دیدم. حتی روزنامه مرتبی نمی‌خواندم، چه رسد به این که بخواهم برای آنها مطلب بنویسم.

دوستان شما در آن روزگار بعضاً سیاسی بودند بعضی چپ شدند و گروهی راست بودند. آیا این گرایشها باعث نمی‌شد که محفل‌های خصوصی شما برگزار نشود، یا گرایش سیاسی مانعی برای ادامه دوستی شما و محفل‌های صمیمانه‌تان نشد؟  
چه محفلی؟



## فرهنگ ایران زمین

مجله فصلی

تأسیس و سردبیری: دکتر محمد علی فروزانفر  
معاونت سردبیری: دکتر محمد تقی بهرامی  
معاونت سردبیری: دکتر محمد تقی بهرامی  
معاونت سردبیری: دکتر محمد تقی بهرامی

کتابخانه

مجلس شورای اسلامی، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳۸



چاپ و نشر: انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳۸

### مثلاً با هم کوه می رفتید یا مسافرت می رفتید؟

چرا. قبل از ۱۳۲۸ با همین محجوب و کیوان و کسمایی و حجازی به کوه و بیابان می رفتیم. بعد با دسته منوچهر ستوده همراه شدم. کشش عباس زریاب مرا به آنها پیوند داد.

### کوه و بیابان رفتن شما در همان سالها برقرار بود؟

بله. صحبت و بحث و گفتگو می شد. محجوب و محمود تفضلی و دیگر دوستان می آمدند.

### مرتضی کیوان هم آن موقع می آمد و در جلسات شما حضور داشت؟

کیوان هم بله. عکسی هم داریم با ایشان.

### عکس‌های آن موقع را در راهنمای کتاب و آینده چاپ کرده‌اید.

بله، عکس آن روزگار را چاپ کرده‌ام. عکسهای دیگر کیوان را از دست داده‌ام.

با توجه به تنوع سلیقه‌های سیاسی دوستانتان، آیا هیچ‌گاه با توجه به بحثها به

سوی گروهی گرایش پیدا نکرده‌اید؟

خیر، در محفل‌های دوستانه بحثهایی می‌شد. در آن حد نبودم که مطلع نباشم. جریان‌ات را می‌شناختم و می‌دانستم چه خبر است. اما آن قدر سرم در کار کتابخانه و کارهای ادبی گرم بود که دیگر مجالی برای این کارها به صورت فردی برایم نبود.

ولی در مطلبی که در آخرین شماره راهنمای کتاب (زمستان ۱۳۵۷) و اولین شماره دوره پنجم آینده (بهار ۱۳۵۸) نوشته‌اید از لا به لایش می‌توان دیدگاه‌هایتان را در آن سالها دریافت. افسوس خوردن شما در آن مطالب حکایت از بی‌تفاوتی شما ندارد؟ مثلاً برای کیوان افسوس می‌خورید؟ و...

خب، این طبیعی است. این امر عاطفی است دیگر.

### یعنی بی‌نظر نبودید ولی بروز نمی‌دادید؟

مسئله نظر نیست. با یک فردی شما زندگی کرده‌اید، حالا مخالف فکریتان هم باشد، اهمیتی ندارد. در حالی که من پیوستگی در زمینه تمایلات او نداشتم. او تعلق خاص به چپ داشت. واقعاً بین ما و نظایر او، در آن دوره‌ها یک تساهل و یک احترامی به عقاید یکدیگر وجود داشت. من نمی‌خواستم سر او را بکنم چون او چنان است و من چنین!

### پس اختلاف سیاسی مانع دوستی شما نمی‌شد.

عوامل ادبی و فرهنگی بین ما بود. اختلاف سیاسی چندان مانع دوستی نمی‌شد. یادم هست او یک وقت کاغذی به من نوشت چون چیزی خوانده بود از من در جهان نو که خوشش نیامده بود. رویش نشده بود حتی حضوراً مسئله را با من طرح کنند. نامه‌ای نوشت که مثلاً شما عقیده‌ات راجع به ادبیات قدیم و زبان فارسی از حرفهای مندرس و کهنه است. تحت تأثیر همان رویه سیاسی خودش نوشته بود. این نامه به من برنخورد. سلب دوستی او را نکرد. بنابراین وقتی کشته شد، برای من تأسف آور بود. آن روز نمی‌توانستم درباره او چیزی بنویسم ولی روزی که مجالی پیدا شد نوشتم و اظهار تأسف خود را بیان کردم.

### کتابهای ماه را چطور شد راه انداختید؟ از گفت و گوهایتان در این زمینه با آقای همایون صنعتی بگویید.

یک روزی در کتابخانه دانشکده حقوق نشسته بودم. دیدم همایون صنعتی آمد آنجا. سالها بود سری به من نزده بود و تعجب هم کردم. هم مدرسه ابتدائی بودیم. آمد و نشست و گفت من

ناشرین را وادار کرده‌ام بیایند و اتحادیه داشته باشند و مجله‌ای راه بیندازند. البته آن اتحادیه غیررسمی بود. مثل حالا نبود که اتحادیه‌ها ثبت می‌شوند. او عده‌ای را جمع کرده بود با یک نامی که حالا به خاطر ندارم.

### انجمن ناشرین کتاب.

نمی‌دانم اسمش چه بود. صنعتی‌زاده می‌گفت مجله‌ای برای آنها راه انداخته‌ام اما این مجله خیلی جذاب نیست. تو بیا و آن را مدیریت کن. گفتم من اسمم را نمی‌گذارم برای اینکه در یک مجله دیگر به نام راهنمای کتاب مسئولیت دارم و اصول دیگری دارد. این چیزی که شما می‌گویید تبلیغاتی است. گفت اشکالی ندارد. آن مجله سه سال و نیم طول کشید و بعد هم تعطیل شد.

از شماره دوم شما همکاریتان را با کتابهای ماه شروع کردید؟  
بله، فکر می‌کنم یک یا دو شماره در آمده بود که من قبول کردم.

۲۰۳

از راهنمای کتاب بگویید. چطور شروع شد؟ چه کسی پیشنهاد کرد؟ از کجا شروع کردید؟ تقریباً طولانی‌ترین دوره کار مطبوعاتی شما با راهنمای کتاب گذشته است.  
بله، بیست و یک سال منظم. این طوری شروع شد که من برای بورس کتابداری به اروپا رفتم. در اروپا و به خصوص در فرانسه متوجه شدم که راجع به کتابخانه‌ها و ارتباط کتابخانه‌ها با ناشرین فعالیت‌های مختلف و کارهای ارزنده‌ای صورت گرفته است. اینها همه‌اش برای من تازگی داشت و جذاب بود. وقتی که برگشتم این مسائل را آقای دکتر یار شاطر که بنگاه ترجمه و نشر کتاب را راه انداخته بود و به فکر تشکیل کلوب کتاب بود تا بدین وسیله کار نشر بنگاه رونقی پیدا کند عنوان کرد پس به فکر این افتادیم که باید راههای ارتباط مردم با کتاب گسترش پیدا کند. ایشان گفت حالا که رفته‌ای و این چیزها را دیده‌ای بیا با هم یک سازمانی درست کنیم بنام کلوب کتاب. در فرانسه هم هست، در انگلیس هم هست. به تقلید از آنجا درست کنیم. چندی نگذشت که کلوب کتاب را راه انداختیم. خودمان جایی نداشتیم. محسن مفخم و ناصر مفخم برادرش انجمنی داشتند به نام انجمن گیتی. انجمن فرهنگی بود. گاهی نمایشگاه می‌گذاشتند. دو تا اتاق داشتند در کوچه‌ای که از یک سو به خیابان فردوسی و از سوی دیگر به لاله‌زار راه داشت. به اینها گفتیم می‌خواهیم یک چنین کارهایی بکنیم. آنها گفتند بیاید جا از ما. شما بیاید فعالیتتان را اینجا شروع کنید. ما رفتیم آنجا و کلوب کتاب را راه انداختیم. اعلامیه، ورق و کارت چاپ کردیم

و نوشتیم کتابخانه‌ای درست می‌کنیم و به کسانی که عضو شوند کتاب امانت می‌دهیم. با ناشران هم صحبت کردیم. یک مدت کوتاهی - حدود چهار یا پنج ماه - این کار ادامه پیدا کرد و بعد تبدیل وضع پیدا کرد.

### لطفاً توضیح بیشتری درباره کارهای کلوب کتاب بدهید.

یک فیشهایی چاپ کردیم. فهرست کتابهای جدید را به صورت کارت پُستال منتشر می‌کردیم تا مردم اطلاع پیدا کنند چه کتابهایی انتشار یافته است و ما عرضه می‌کنیم. اما چندان جلوه‌ای نکرد. رونقی پیدا نکرد و تعطیل شد.

### پس از این فعالیت، راهنمای کتاب را انتشار دادید؟

بله، گفتیم این همه داریم زحمت می‌کشیم و این ورقه‌ها از بین می‌رود و گم می‌شود بیاییم مجله راه بیندازیم. نمونه آن کارت را در فهرست ده ساله چاپ کرده‌ام. آقای یار شاطر یک امتیازی داشت به نام راهنما که شاید می‌خواست مجله ادبی منتشر کند. اما از انتشار مجله ادبی منصرف شد. خودش پیشنهاد کرد انجمن کتاب درست کنیم و یک مجله تخصصی درباره کتاب انتشار دهیم. در حقیقت ابتکار نشر راهنمای کتاب از ایشان است.

۲۰۴

چه کسانی در راه‌اندازی مجله راهنمای کتاب با آقای یار شاطر و شما همکاری کردند؟  
حافظ فرمانفرمایان و مصطفی مقربی.

### آقای شعار هم همان موقع آمدند؟

خیر. آقای جعفر شعار دو - سه سال بعد آمدند. چون من می‌رفتم و می‌آمدم و نبودم. به این نتیجه رسیدیم که سردبیر داشته باشیم. آقای شعار آمدند و سردبیر مجله شدند.

### آقای زرین‌کوب هم بودند؟

حالا عرض می‌کنم. آقای دکتر مهدی محقق یک مدت بودند، یک مدت آقای شعار بودند. آقای دکتر زرین‌کوب وقتی آمدند که من داشتم می‌رفتم امریکا حدود یکی دو سال بمانم. پس از ایشان خواهش کردیم جور مرا بکشد. پیش از آن بخش ادبی به پیشنهاد خودشان در مجله بطور مستقل ایجاد شده بود. مخصوص ادبیات معاصر و مسئولیتش را به خودشان واگذار کردیم. ولی با برگشتن من چون کار اجرایی خیلی مورد سلیقه‌شان نبود عذر خواستند و به طور کلی کنار رفتند. چند شماره بیشتر در نیاوردند.

پس فرمودید کلوب کتاب در سال ۳۶ پنج - شش ماه فعال بود و بعد تعطیل شد؟  
همین حدود فعالیت کرد. دقیق به خاطرم نیست. بیشتر از این نبود.

در سال ۱۳۳۶ یک نمایشگاه کتاب برگزار شده است. پس این نمایشگاه به همت کلوب کتاب در انجمن گیتی برگزار شده است؟  
بله.

از نقش دکتر محسن صبا در برپایی تشکلهای کتاب بفرمایید.  
دکتر محسن صبا در هیأت راهنمای کتاب و کلوب بود. ما یک هیأت راهنما هم درست کرده بودیم. همه بزرگان ادب از تقی زاده بگیریم تا بقیه همه بودند. حدود دوازده نفر بودند که سالی یک دفعه تشکیل می شد. از جمله کارهایی که با نظر این هیأت انجام می گرفت تعیین کتاب برگزیده سال بود که درست شده بود. کتابها با نظر این هیأت راهنمای کتاب انتخاب می شد.

کلوب کتاب در سال ۱۳۳۶ چند عضو داشت؟

فکر می کنم حدود صد تا.

اعضا حق اشتراک پرداخت می کردند؟

بله. یک سالانه ای از آنها می گرفتیم. البته الآن نمی دانم چقدر بود. شاید سالی ده تومان یا نزدیک یک چنین رقمی.

در مقابل این ده تومان چه خدماتی ارائه می دادید؟

دیدن نمایشگاهها، ارسال کتاب بدون دریافت هزینه حمل و خدماتی از این دست.

ناشران کتابها را مجانی به شما می دادند یا امانی و یا می خریدید؟

مقداری را می خریدیم. یک مقدار هم مجانی می دادند. ولی کرمشان دوامی نکرد. آن رویه ناشران فرنگی اینجا طرفدار نداشت.

از دکتر محسن صبا و نقش او در تشکلهای کتاب بگویید.

ایشان انجمن دوهتداران کتاب را تشکیل داد. این انجمن کار مطبوعاتی نداشت. چند کتاب منتشر کرد و چند بار نمایشگاه هنری تشکیل داد.



# راهنمای کتاب

لغریه انجمن کتاب

سال اول

شماره اول

مهر ۱۳۳۷

گفتگویی درباره کتابهای فصل

مهری که به ن فصل  
مهری ۱۰۱ کتاب در سبکات مختلف

عقد و کتاب

تاریخ طریقات سبکس - وحده القلوب - فن شعر - شعر شعری  
سفر نامه ابن بطوطه - سیری در دیوان شمس - آوا  
شعر انگور - هراس - هجرت کتابهای چاپی فارس  
المنامه های "پورا" - مکتبهای ادبی

کتابهای خارجی  
مهری و وصف چند کتاب راجع به ایران

منقعات

سخنان سنجیده - حدیث کشف - مجوسها راهنمای نجات  
از حرکت مصنوعی - سرود عشق

اخبار

۹۰ ریال

۲۰۶

بعد از کلوب کتاب، انجمن کتاب را تأسیس کردید؟

بله، انجمن کتاب به دنبال کلوب کتاب درست شد. انجمن کتاب ناشر راهنمای کتاب بود.

انجمن کتاب جز انتشار مجله راهنمای کتاب چه فعالیتهایی می کرد.

جز نشر مجله فعالیت های مختلفی داشت که مهم ترین آنها بر پایی نمایشگاه کتاب بود. همیشه در باشگاه دانشگاه نمایشگاه بر پا می شد. نخستین بار به وسیله حسین علاء که به یاد ندارم در آن اوقات رئیس الوزرا بود یا وزیر دربار افتتاح شد.

چه سالی بود؟

عکسش در راهنمای کتاب چاپ شده است.

چه خاطره ای از آن روز دارید؟

من از پله های باشگاه دانشگاه پایین رفتم تا به استقبال علاء بروم. یکبارہ دیدم عده ای دانشجو به طرف علاء سنگ پرتاب می کنند. او در تلاش بود سنگ ها به سر و کله اش نخورد. خیلی زود پلیسها دانشجویان را متفرق کردند و ما رفتیم داخل. البته معلوم بود یک کمی جا

خورده بود. ولی آمد و خیلی با متانت جلسه را افتتاح کرد و شروع کرد به دیدن. حدود یک ساعت و نیم وقتش را صرف کرد و کتابها را دید. من متعجب شدم ازین که کسی از من چیزی درباره توطئه سنگ پرانی به رئیس الوزرای مملکت یا وزیر دربار نپرسید. نپرسیدند چرا سنگ پرانی درست در ساعت افتتاح نمایشگاه اتفاق افتاد و نظیر این گونه سؤالات. کسی از من چیزی نپرسید و ماجرا بی دردسری گذشت. علاء هم با صبوری و بدون اینکه وحشت آشکاری به خود بگیرد به کارش ادامه داد. این هم خاطره آن روز.

**انجمن کتاب که ناشر مجله راهنمای کتاب بود و سرمایه‌اش را می‌داد، هیأت مدیره‌ای داشته است. لطفاً نام اعضای هیأت مدیره این انجمن را بگویید؟**

بله. هیأت مؤسس داشت. هیأت مؤسس به غیر از من و دکتر یارشاطر، عبدالله سیار، دکتر مهری آهی، دکتر حافظ فرمانفرمائی و ابراهیم معتمدی و حسین فیروز بودند. دیگر کسی نبود. این هیأت مؤسس بود. یک هیأت اجرایی داشت که من دبیرش بودم و یارشاطر رئیس هیأت اجرایی بود و مرحوم سیار حسابدار.

**این ترکیب تا سال ۵۷ ادامه داشت یا تغییر پیدا کرد؟**

خیر. هیچ تغییری پیدا نکرد. جز این که فرمانفرمائی به امریکا رفت.

**از دخل و خرج مجله راهنمای کتاب بگویید.**

تأمین بودجه‌اش از طریق اشتراک بود. مجله راهنمای کتاب تقریباً هیچ ضرر نمی‌داد. چون من و دکتر یارشاطر حقوق نمی‌گرفتیم. تیراژش نزدیک سه هزار تا چهار هزار نسخه بود.

**سال ۳۷ سه چهار هزار نسخه بود یا ۵۷؟**

خیر. این اواخر به این میزان رسید.

**سال نخست در چند نسخه مجله را چاپ کردید؟**

شاید حدود ۱۵۰۰ نسخه چاپ کرده باشیم. البته یک مقدار اشتراک جمعی هم داشت. مثلاً یادم هست هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی - البته اوایل که نبود - اینها شاید صد تا



می خریدند. شرکت نفت پنجاه تا می خرید. وزارت خارجه پنجاه تا می خرید برای اداره روابط فرهنگی‌شان. یا آنها بودند یا اداره روابط فرهنگی وزارت فرهنگ. یکی از این دو. هر دو نبود. یکی شان می خرید. مجموع این خریدها شاید به ۳۰۰ نسخه نمی رسید. فروش جمعی این گونه داشتیم. مشترک زیاد داشتیم. توسط روزنامه فروشی هم بیش از کتابفروشیها فروخته می شد.

از کمکهای بلاعوض به راهنمای کتاب بگویید.

هیأت امناء کتابخانه‌های عمومی و شهرداری کمک می کرد. البته شهرداری به هیأت مؤسس برای خرید کتاب کمک می کرد. ولی هیأت امناء کتابخانه‌ها مجله می خرید.

از کتابخانه مجله راهنمای کتاب و انجمن کتاب بگویید.

کتابخانه انجمن و مجله فعال بود. ما خیلی عضو کتابخانه داشتیم. مجانی می آمدند کتاب می گرفتند. حق عضویت کلانی هم نمی گرفتیم. مبلغی بیعانه بود برخلاف کلوب کتاب. چون از شهرداری کمک می گرفتیم برای خرید کتاب و بودجه‌ای داشتیم، حق عضویت نمی گرفتیم. ودیعه می گرفتیم.



انجمن کتاب بجز انتشار مجله راهنمای کتاب، تأسیس کتابخانه و تشکیل نمایشگاه چه کارهای دیگری انجام داد؟

چند کتاب هم منتشر کردیم. چند کتاب برای بچه‌ها در آوردیم. می‌خواستیم یک سلسله‌ای درست کنیم. خانم لیلی ایمن آن بخش را اداره می‌کرد. کتابهای دیگری نیز بنابر فکر یارشاطر درست کردیم و منتشر شد. یارشاطر پیشنهاد کرد متون فارسی برای جوانان گزیده شود. جمال‌زاده «بانگ نای» را که داستانهای مثنوی است گردآورد و چاپ شد. ولی بعد ادامه پیدا نکرد.

**از نمایشگاه‌های سالانه انجمن کتاب بگوئید.**

نمایشگاه هر سال داشتیم. فعالیتهای منظم انجمن عمدتاً نمایشگاه‌ها بود. کتاب برگزیده سال معرفی می‌کردیم. البته جایزه نمی‌دادیم.

**چه کتابهایی برگزیده شدند؟**

یادم نیست، ولی فهرستش همه ساله در مجله چاپ شده است.

**چرخه انتخاب برگزیده سال چگونه بود؟**

یک هیأت ابتدایی داشت که انتخاب می‌کردیم. خود من بودم و گاهی خانم آهی بود، فرمانفرمائیان بود. هر کتابی را که می‌دیدیم مهم است در رشته خودش انتخاب می‌کردیم. بعد یک جلسه عمومی تشکیل می‌شد از راهنمایان مجله مانند دکتر یحیی مهدوی، دکتر فخرالدین شادمان، دکتر مهدی بیانی، سعید نفیسی، دکتر محمود صناعی و دیگران. آنچه را شناخته بودیم به اطلاعشان می‌رساندیم و آنها را که می‌پذیرفتند اعلام می‌کردیم که این کتابها برگزیده شده‌اند. این کار هزینه بردار هم نبود.

**بعد از آنکه راهنمای کتاب اواخر ۵۷ تعطیل شد اموال و کتابخانه آن به کجا تحویل شد؟**

همه را بردند به بنگاه ترجمه و نشر کتاب. از آنجا هم کجا رفت و چه بر سرش آمد من دنبال نکردم. در حقیقت موضوع برای من تمام شده بود.

**به نظر می‌رسد شما سازمان کتاب را در سال ۱۳۵۸ به این نیت درست کردید که یک جایگزینی برای انجمن کتاب باشد.**

خیر! کارهای خدماتی کتاب می‌خواستم بکنم. به صورت معاملاتی. بیشتر کارهای کتابشناسی و اطلاعات، آن چیزی که حالا می‌گویند اطلاع‌رسانی منظوم بود. اعلانش را هم نوشتم و در آینده چاپ کردم. از جمله کارهایی که می‌خواستم انجام دهم، این گونه کارها بود.

**لطفاً راجع به انجمن دوستداران کتاب هم یک توضیحی بدهید، جایش کجا بود؟ به چه شکل فعالیت می‌کرد؟...**

جا نداشت. جایش خانه آقای دکتر محسن صبا بود. انجمن رسمی نبود. دکتر مهدی بیانی، محمدتقی دانش‌پژوه و من در این کار با او همکاری می‌کردیم.

**انجمن دوستداران کتاب بجز چاپ چند کتاب، چه کارهای دیگری انجام داد؟**

یکی دو تا نمایشگاه گذاشت. یکی از نمایشگاه‌ها که یادم هست نقاشی‌های زمان زمانی بود. در کلوب آرامنه برگزار شد. یک نمایشگاه دیگری هم شاید برگزار شد که کارهای محمود جوادی‌پور را به نمایش گذاشت.

**از چگونگی شکل‌گیری مجله نسخه‌های خطی بگویید.**

چند فعالیت که به مناسبت کارم و سمتم در دانشگاه انجام شد یکی هم برای معرفی نسخه‌های خطی بود. تا آن روزگار انتشار نشریه خاص برای نسخه‌های خطی مرسوم نبود. آن نشریه با همکاری دانش‌پژوه به پیشنهاد دکتر صلاح‌الدین منجد و به پشتیبانی دکتر ذبیح‌الله صفا به چاپ رسید.

**چطور شد که فکر انتشار مجله به ذهن شما خطور کرد؟**

صلاح‌الدین منجد رئیس مجمع نسخ خطی عرب بود. برای بازدید کتابخانه‌ها به ایران آمد. ملاقاتی با او دست داد. ایشان نسخه‌ای از مجله نسخه‌های خطی عربی را به دانش‌پژوه و من نشان داد. دیدیم چیز خوب، علمی و محققانه‌ای است. تشویق شدیم یک چنین نشریه‌ای در ایران منتشر کنیم. با آقای دانش‌پژوه پیش آقای دکتر صفا رئیس انتشارات دانشگاه رفتیم. گفت شما زحمتش را بکشید، خرجش را اداره انتشارات دانشگاه می‌دهد. ما هم دست به کار شدیم و نشریه را انتشار دادیم.

**مجموعاً چند شماره از مجله نسخه‌های خطی را انتشار دادید؟**

دوازده شماره در آمد.

از دیگر کارهای دوره اشتغال شما در دانشگاه تهران، بنیادگذاری نشریه کتابداری است.

بله، آن را هم راه انداختم که حالا هم منتشر می‌شود. مسائل کتابداری ایران یک مجله پژوهشی نداشت. با انگیزه نشر مطالب علمی کتابداری در کتابخانه مرکزی دانشگاه این نشریه را ایجاد کردم.

**به ایران شناسی هم اشاره کنید.**

مؤسس و تأمین کننده هزینه «ایران شناسی» دکتر حافظ فرمانفرمایان بود. آن را از انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ خاورمیانه قرار داد که موقوفه خاندان فرمانفرمایان بود. در سنه ۱۳۴۲ فکر می‌کنم ایجاد شد. اولین شماره‌اش «فهرستنامه کتابشناسیهای ایران» بود که من تهیه کرده بودم. بعد هم خودم مدیرش شدم و دو سه شماره در آوردم. مقالات ایران شناسی در آن مجموعه چاپ و منتشر می‌شد. اولین مجله ایران شناسی به زبان خارجی بود که در ایران منتشر شد.

۲۱۱

از این کوششها مثل نسخه‌های خطی، مجله کتابداری و ایران شناسی - که در دانشگاه انجام گرفت - کتابداری ماند ولی دو تای دیگر تعطیل شدند. علت تعطیل شدنشان چه بود؟

نشریه نسخه‌های خطی را کتابخانه مرکزی ادامه داد. من که از کتابخانه کناره گرفتم تا وقتی که مرحوم دانش پژوه به اصطلاح موتور اصلی کار بود متوقف نشده بود. مقالات مجموعه عمدتاً کار ایشان بود. ایران شناسی هم سه یا چهار شماره بیشتر در نیامد. سببش این بود که در مدیریت دانشکده ادبیات تغییراتی حاصل شد. یادم نیست بعد از دکتر نصر چه کسی آنجا رئیس شد و چه شد. من هم چون چند نوع گرفتاری داشتم به آن کار ادامه ندادم. یعنی نه اینکه ادامه نداده باشم دنبالش نرفتم. پس خود به خود از بین رفت.

**به همکاریتان با یغما و مرحوم حبیب یغمایی و کارهایی که برای مجله یغما کرده‌اید هم اشاره بفرمایید.**

با او از همان سال ۱۳۲۷ که شماره اول مجله را راه انداخت، همکاری قلمی کردم.

# آینده



عارف فروزینی

یعنی از سال ۱۳۲۷ شما همکاریش بودید؟

بله، من در همان سال اول مقاله نوشتم. اولین مقاله‌ام را با پُست برای او فرستادم و چاپ کرد. از قبل هم ایشان را می‌شناختم و آمد و شد داشتیم. مدت کوتاهی هم در یکی از دوره‌هایی که مریض بود و به فرنگ رفته بود نظارتی در کار نشر مجلهٔ یغما داشتم. اقوام دلسوز او مثل علی آل داوود و پرویز فرزندش و برادرش اقبال در آن دوره‌ها کار می‌کردند و همکاری داشتند.

چطور شد که آینده را تعطیل کردید؟ آن موقع که ناراحتی چشمتان سبب تعطیل اعلام شد و بعد از معالجه که خوب شدید چرا ادامه ندادید؟

در ایران هر مجله‌ای دورهٔ پایانی دارد. آینده می‌بایست ختمی داشته باشد. ختمش را خودم گذاشتم. دیدم واقعاً نمی‌رسم. سن من به جایی رسیده بود که نمی‌توانستم چنان مشغله‌ای را دنبال کنم.

اکنون چه می‌کنید؟

یک مقدار کارهای کتابی انجام می‌دهم که واقعاً تلنبار شده. در دورهٔ نشر آینده که دلم

می‌خواست اینها را به یک سرانجامی برسانم، نتوانستم. به قول منوچهر ستوده بعدش معلوم نیست این ورق پاره‌ها چه سرنوشتی پیدا می‌کنند. ممکن است بریزندشان کنار خیابان و یا در زباله‌دان کوچه. من تصمیم گرفتم به جای ریختن در زباله‌دان کوچه اینها را به زباله‌دان تاریخ بسپارم.

**آقای افشار اگر پرسشی مدنظر شماست که مطرح نشد و تمایل دارید در آن زمینه نیز مطلبی بگویید، آماده شنیدن هستیم.**

شاید یک سؤال بی‌لطف نبود مطرح می‌شد و آن درین باره بود که مجله گردانهایی مثل یغمایی، خانلری، یارشاطر، حجازی چه تفکراتی داشتند؟

**ترسیدیم شما نگوید، این پرسشها را مطرح نکردیم!**

از اینها خوب و بدی نمی‌خواهم بگویم. یک چیز کلی می‌خواهم بگویم. اینها واقعاً پایه‌گذارهای اصلی مجله‌نگاری ایران در آن روزگار بودند. که من جوان بودم اتفاقاً من با چند نفری که کار کردم پایه‌گذاران اصلی کار مجله نویسی بوده‌اند.

**لطفاً نام ببرید.**

مثلاً فرض کنید دکتر صفا. دکتر صفا که یک وقت هم روزنامه می‌نوشت مدتی سردبیر مهر بوده است. مدتی شباهنگ و شیر و خورشید را منتشر می‌کرد. در ابتدا صاحب امتیاز سخن بود. دکتر صفا و افراد نظیر او همکار دائمی مجله‌های جدی بودند و از دادن مقاله به مجله‌ها پرهیز نداشتند. یک کمک معنوی به عالم مجله نویسی می‌کردند. خود خانلری صاحب سبک و شیوه در اداره مجله بود. یغمایی در مجله نویسی یک سبک خاص در اطلاع رسانی داشت. اطلاع رسانی درباره تمدن قدیم یا فرهنگ قدیم ایران. می‌رفت سراغ افرادی که خاطرات و اطلاعات کهنه‌ارزنده داشتند. از آنها که ذوق خاصی برای این کار داشتند مطلب می‌گرفت. شعر از قوام السلطنه چاپ کردن کار آسانی نبوده است.

از دیگر افرادی که در آن دوره بودند باید از ابوالقاسم خداپسند نام ببرم. او هم یکی از نمونه‌های خیلی خوب بود در نشر یک مجله دولتی. مجله‌های دولتی در ایران دوام ندارد و غالباً بی‌سبک است. بیشتر تحت تأثیر جو زمان است. ولی شما مجله هنر و مردم را که نگاه می‌کنید با اینکه مربوط به وزارت فرهنگ و هنر بود استوار و کم تبلیغات بود. یک رویه‌ای را پیش گرفته بود که در نوع خودش قابل تحسین است. واقعاً مجله سنگینی بود. اکنون هم افراد می‌توانند به آن

استناد کنند. او می‌فهمید نشر چه چیزهایی ضرورت دارد. به ندرت از مطالب سطح پایین استفاده می‌کرد. این هنری است که فردی بتواند در آن جوّ وزارت فرهنگ مجله‌ای این چنین به وجود بیاورد. آن مجله به کلی متفاوت بود با آنچه آن وزارت خانه منتشر می‌کرد. یا دکتر جهانگیر قائم مقامی در ستاد ارتش، مجله «بررسی‌های تاریخی» را با یک رویه‌ای منتشر کرد که شاخصیت داشت. از این گونه مجله‌ها در تاریخ مطبوعات دولتی ایران شاید ده مورد دیگر نشود پیدا کرد. من دوره‌های اخیرتر را گفتم. وگر نه اگر بخواهیم برویم به دوره ملک‌الشعرا و تقی‌زاده و کاظم‌زاده و پدرم و نصرالله فلسفی موضوع چیز دیگر می‌شود. در دوره چهل پنجاه سال اخیر این افراد بودند که بذریع مجله‌نویسی را درست کاشتند. مجله «بررسی‌های تاریخی» امروز یک گنجینه اساسی است برای مطالعات تاریخی و جای خودش را خوب باز کرد. بنابراین مقصودم این است که در انتشار مطبوعات و مجلات حتی در نشریه‌های دولتی هم ممکن است نمونه‌های شاخص وجود داشته باشد. مثل مجله دانشکده ادبیات که اول در دانشگاه تهران شروع شد.

#### در تهران یا تبریز؟

البته مجله دانشکده ادبیات تبریز قدیمی‌تر از تهران است. ولی به هر حال مجله تهران یک سرمشقی شد برای مجله‌های مشهد، اصفهان و جاهای دیگر. دوره‌ای که دکتر سیاسی شخصاً خودش در نشر مجله مراقبت می‌کرد، و دکتر باستانی پاریزی و دکتر محمد خوانساری گرداننده‌اش بودند آنطور معتبر و محکم بود. فکر و رویه دکتر سیاسی بود که این مجله محکم، استوار و یکنواخت منتشر می‌شد. اینها مجله‌های صاحب اعتبار علمی هستند برای ما. دارای استحکامی هستند که می‌توان آنها را مثال زد.

همین مجله آموزش و پرورش را بگیرید. دوره‌ای که علی‌اصغر حکمت ایجاد کرده است یا زمانی که به تسلسل محمد محیط طباطبائی و دکتر صورتگر و یغمایی منتشر کرده‌اند. می‌بینید یک رویه درست و معین داشته است. البته بعد هم مرتب در آمد ولی اثری چندان مهم نداشت. حضور افراد صاحب ذوق و اندیشه بسیار مهم است برای اینکه سرمایه‌ها به هدر نروند.

به نظر شما این افرادی که نام بُردید خودآموخته بودند و یا از پیشینیان خود تأثیر پذیرفتند؟

من تصورم بر این طور است که اساس مجله‌نگاری ایران برخلاف روزنامه‌نگاری بیشتر بر پایه مجلات اروپائی است. درست است که روزنامه هم از اروپا آمده است و ما اول کاغذ اخبار را یاد گرفتیم. ولی جنبه وطنی بودن و جنبه داخلی بودن روزنامه بیشتر بوده است. مطالبش

# ایرانه



۲۱۵

بیشتر ایرانی است و کاملاً تقلیدی نیست. ولی در مجله‌ها مسأله برداشت نمونه از رویه‌های اروپایی بیشتر است. بخصوص در مجلات سنگین و علمی. مثلاً سخن خیلی تحت تأثیر مجلات فرانسوی بود. خانلری مجله‌های فرانسوی را می‌خواند و دلپذیرش بود که به آن سبک مجله منتشر کند. یا مجله دانشکده ادبیات که صحبتش بود واقعاً به مانند مجله دانشکده‌های اروپائی و مؤسسه‌های آکادمیک اروپایی منتشر می‌شد. اما تفاوت فرهنگی

بنابراین تفاوت عمده‌ای بین کار روزنامه‌نگاری و مجله‌نگاری بطور علی‌الاصول هست. من می‌خواستم به این نتیجه برسم که آنهایی که کار مجله نویسی را جدی گرفته‌اند، یک قلمرو فرهنگی عمقی را دنبال کرده‌اند در حالی که مجلات هفتگی با اینکه مجله بوده‌اند نتوانستند آن چنان قلمروی را داشته باشند. شما که تاریخ مطبوعات خوانده‌اید قبول دارید یا نه؟

من قبول دارم حضور ادیبان یعنی ادیب مجله نگار در مطبوعات ایران یکی از افتخارات مطبوعات ایران است. یعنی مطبوعات ایران باید به خودش ببالد که ادیبان و استادان آمده‌اند و مجله نگاری کرده‌اند و در حوزه مطبوعات ورود کرده‌اند. اما این ادیبان وقتی که به کار روزنامه‌نگاری روی آورده‌اند، هم برای روزنامه‌نگاری مشکل

به وجود آورده‌اند و هم برای خودشان. به نظرم حضور تأثیر گذارشان در همان عوزة مجله‌نگاری بوده است. کما اینکه همین مجله‌هایی که شما اشاره فرمودید در زمره مجله‌های ماندگار تاریخ مطبوعات است و تقریباً الان هم به آنها استناد می‌شود.

بنابراین از خدمت مؤثر سر کرده‌ها و پیشروان کار مثل ملک‌الشعرا و کاظم زاده ایرانشهر و تقی‌زاده و دیگرانی که مجله‌های پایه‌گذار را ایجاد کرده‌اند نمی‌شود غافل بود.

بله، در انتشار مجله‌های پژوهشی و ادبی و پایه‌گذاری شیوه‌هایی نقش داشتند. مسلماً در تکوین کار مجله‌نویسی جدی نقش مؤثر داشتند.

از جنابعالی به خاطر شرکت در این گفتگو صمیمانه متشکریم.

انتشارات زیور منتشر کرده است:

- ۱— فرهنگ نوین گزیده مثل‌های فارسی / احمد ابریشمی
- ۲— مثل‌های فارسی رایج در کرمان / احمد ابریشمی
- ۳— مثل‌شناسی و مثل‌نگاری / احمد ابریشمی
- ۴— فرهنگ مثل‌های فارسی با معادل‌های انگلیسی و فرانسه / احمد ابریشمی
- ۵— فرهنگ پنج‌زبانہ امثال و حکم (با معادل‌های انگلیسی — فرانسه و آلمانی — اسپانیایی) / احمد ابریشمی
- ۶— فرهنگ مثل‌های فارسی و انگلیسی / احمد ابریشمی

انتشارات زیور — تهران — خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی — خیابان سی و نهم —

شماره ۳۱ — تلفن: ۸۷۷۲۱۰۸